

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

(تا دقیقه ۳۰:۱۰ مبهم)

که مراد از تقلید هم این است که شخص عمل به وظیفه خودش را در عنق، در گردن، این تقلید یعنی در گردن بقیه قرار دادن، این معنای تقلید به گردن خودش انداختن، آیا به گردن خودش می اندازد یا به گردن فقیه می اندازد؟ که این روایت دارد که فی عنقه یعنی به گردن آن فقیه، از این معلوم می شود که با وجود مثل امام صادق خیلی عجیب هم هست، حالا روایت در مصادر ما هم هست، خیلی عجیب است، اگر در مصادر اهل سنت بود خب می گفتیم جعل کردند اما با وجود امام صادق از ربیعہ جواب بدهد خیلی عجیب است، این نشان می دهد که یک جایگاه خاصی داشته دیگه حالا مخصوصا مدینه اصطلاحا مدینه را مکتب سنت می دانند یعنی معتقدند که اصلا مدینه طبیعتش این بود که از در و دیوار مدینه سنت رسول الله می بارید، فرزندان صحابه، نوه های صحابه، این ها همه بودند و لذا مدینه خودش طبیعتش طبیعت سنت است.

بعد ها ابوحنیفه از این یاد گرفت ربیعہ، رفت کوفه، کوفه شد رأی، حالا ابتدای تولد رای به صورت واسع در مدینه است اما انتشارش در کوفه است و لذا در اصطلاح اهل سنت کوفه را می گویند مدینه الرای، اصلا فقهای کوفه را فقهای رای می گویند، مدرسه رای مال کوفه و ابوحنیفه می داند، فقهای سنت را یا دارالهجرة را مدینه می دانند و مثل مالک، البته بعد در زمان معتصم و مامون و بعد معتصم و دعوای خلق قرآن و قرآن قدیم است و حادث است و اینها، این در قرن سوم است، اوائل قرن سوم احمد ابن حنبل مخالفت کرد و شلاق هم زدند، روزی ۱۲۰ تا تازیانه اش می زدند، خیلی عجیب است، خود حد صد تاست، در قرآن ما بیش از صد تا نداریم، این بیچاره روزی ۱۲۰ تا تازیانه می زدند تا برگردد ولی بر نمی گشت، دارد که وقتی به خانه بر می گشت له و لورده بود احمد ابن حنبل. از این جا کلمه سنت به این معنا بکار برده شد، در مقابل بدعت، اصلا کلمه اهل سنت از این زمان است نه

در مقابل شیعه، اهل سنت مقابل کسانی که مثل احمد ابن حنبل ایستادند و قائل شدند که قرآن قدیم است، بدعت هم، اهل بدعت و معتزله آن وقت مایز اساسی بین دو مذهب معتزله و مذهب اشاعره شد، این در اوائل قرن سوم است از نظر تاریخی کلمه اهل سنت ولو عرض کردم در مقابل اهل رأی هم بود اما بعد ها دیگه اهل سنت افتاد به این مسئله کلامی نه مسئله فقهی و آن مسئله کلامی هم این بود که قرآن قدیم است و حادث هم نیست، حالا یک توضیحی هم دادیم که از بحث ولو خارج است.

غرضم این است که

پرسش: چرا با وجود ربیعہ مدینه نشد مکتب قیاس؟

آیت الله مددی: چون مثل مالک و این ها آمدند و این ها، بعد هم با وجود فقهای مثل اهل بیت، مثل وجود امام باقر و امام صادق نتوانستند کاری بکنند چون امام صادق به شدت با قیاس مخالف بود خب، این ها اصلا به دیدشان به امام باقر و حتی امام صادق به لحاظ خودشان دید بسیار بالایی بود، ما حالا یکمی به هم ریختیم و إلا واقعا اگر بنا بود که یعنی علمای شیعه در یک برهه تاریخی گاهی این جور بود، واقعا چهره های موفق بودند، خود اهل سنت من امروز تصادفا در درس دوم در بحث کراء ارض می خوانیم در بحث مکاسب که اصلا بخاری یک بابی قرار داده اولش کلام امام باقر است، مسلم ابن قیس عن ابی جعفر، مرادش از ابی جعفر امام باقر است یعنی این قدر با احترام اسم می برند یعنی مشخص است که مراد امام باقر است، در اثبات این که یعنی به اصطلاح اجازه دادن زمین اشکال ندارد اولش به امام باقر شروع می شود، اصلا عنوان باب را به امام باقر شروع می کند، اول باب را به امام باقر شروع می کند، خیلی یعنی به عنوان یک، به عنوان این که اجمالا در این که فقهای اهل بیت یعنی ائمه اهل بیت را با احترام نگاه می کردند جای بحث نبود، حالا گاهی بعضی از این ارادل و اوباش چیزی می گویند باز هم خیلی، مگر خیلی کم، شنیدم یعنی خودم از جایی رسما ندیدم و إلا حتی من گفتم اخیرا در کویت که خیلی تند است، کاد آن یکون من النواصب، ازش سوال کردند ائمه شیعه همه را به احترام نام می برد تا امام جواد، می گوید این ها همه ائمه هستند و مشهورند و آثار دارند، فقط می گوید راجع به امام هادی و امام عسگری آثاری به ما نرسیده، خیلی تعجب آور، برای من تعجب آور بود که این چنین شخصی که مخالفتش با شیعه

معروف است، اصلاً یک صحبتی علیه شیعه کرده بود دادگاه کویت او را محکوم کرد به بیست هزار دینار کویتی، یعنی این قدر تند بود معذک دیدم با احترام خاصی نسبت به ائمه نام می برد، خیلی برای من تعجب آور بود انصافاً بینی و بین الله خیلی تعجب آور بود.

علی ای حال کیف ما کان این نکته را می خواستم خدمتتان عرض بکنم یک مقداری از بحث خارج شدیم پس مراد از قیاس، مراد از رأی، مراد از اجتهاد این بود، حقیقتش این بود فراتر رفتن یا به قول آن آقایان اعتبار، این در حقیقت، حقیقت مسئله است.

آن وقت این می آمدند ملاکات را حساب می کردند، آن وقت این توضیحی را که چون بناست فقط این هشت تا فضا را، هفت تاش را توضیح اجمالی عرض کردیم، این هم چون من خیلی، می دانید من در بحث های خودم خیلی مصرم که هر بحث روح همان علم را به خود بگیرد، فهم این جریانات یعنی ملاکات و مناسبات و آن قسمت های پشتوانه حکم این قسمت را اگر می آمدند از راه مباحثی مثل تکلیف و حسن تکلیف و عقوبت و از این راه ها این می شد مسئله کلامی، می گفتیم در اصول روح کلامی آمد، اگر از بحث علت و معلول و ملاکات و تاثیرش در شرط و مشروط بود این می شد مسئله فلسفی، می خواهم راه را بگویم، اگر می آمدند حکم فقهی را بیان می کردند از حکم فقهی تعدی به ملاکات می کردند این می شد مسئله اصولی، این مقاصد را که گفتیم این در حقیقت، روشن شد؟ سه نحوه برخورد بود نه یک نحو چون ما فضای کلامی را هم مطرح کردیم فضای اصولی، اگر می آمدند مثلاً یک چیزی را می خواستند بگویند که این مثلاً این تکلیف حسن است، این تکلیف است، تکلیف نیست و قبح دارد و شأن مولی نیست و از این حرف ها، عقوبت دارد و از راه عقوبت، این می شد کلامی، می خواهم این فقه مقاصد را که هشتم قرار دادم می خواهم فرقش، اگر از راه علت و معلول، شبیه حرف های مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی را این جا بخوانیم، این می شد فلسفی، اگر می آمدند نه حکم را می گرفتند مثلاً می گفتند در قرآن این آمده، در سنت این آمده از این تعدی می کردند، فراتر می رفتند، کشف ملاک می کردند از ملاکش تعدی می کردند این می شد مسئله اصولی، این فقه مصالح، فقه مقاصد یا فضای ملاکات که من می گویم مراد من این زاویه بحث است، این با پنجم و ششم که مسئله کلامی و اصولی بود فرقش، روشن شد؟ نحوه ورود و دخول بحث و لذا مثلاً می

بینید آقا شیخ محمد حسین از راه علت و معلول، تاثیر علت و این قابل جعل و سبب، از این راه هایی که گفتند، یک کسی از آقایان گفت که این کتاب حاشیه مرحوم آقا شیخ محمد حسین پیش یک آقای بود گفت بد نیست، مرد ملاست، اما همه اش تسبب مسبب است، راست هم می گوید، از بس که تسبب مسبب دارد، گفت پر از تسبب مسبب است، حالا با قطع نظرش از تسبب مسبب گفت مرد ملایی است اما پر از این است. حالا به هر حال این را ما اصطلاحاً فضای فلسفی می گوییم، از خود حکم بخواهد تعدی بکند این می شود فضای اصولی، بحث اصولی این است، بحث مذاهب شریعت و این ها هم همین جور باید تفسیر بشود، اگر رفت روی جهات تکلیف و شارع و گفت توحید و به جاهای دیگر رفت و خلق عالم و از عالم و آدم شروع کرد این می شود فلسفی، تکلیف و حسن تکلیف و عقوبت شروع کرد این می شود کلامی، اگر نه از خود حکم شرعی دلیل آمد به این که شراب انگوری حرام است ما می گوییم مطلق مسکر، این می شود حکمش اصولی، بحث اصولیش این است، روشن شد؟ برای این که این اباحت خلط نشود، آن وقت در بحث اصولی چون ملاک ذکر نشده ملاک را استنتاج می کردند مثلاً ملاک حرمت خمر چون مایع است، آب هم مایع است، چون رنگش فلان است فلان چیز هم رنگش فلان است، همین جوری یکی یکی، گفت که سبر و تقسیم به اصطلاح، می آمدند حساب می کردند می گفتند ده تا احتمال هست، بیست تا احتمال هست همه احتمالات منفی می شد، یکی می ماند و آن هم که مسکر بودن پس علت مسکر بودن است، هر چه مسکر باشد حرام است، اسم این را چی می گذاریم؟ قیاس، این چرا از نظر فنی خود این، من موجد بحث قیاس را بهتان گفتم، مشکل موجد قیاس یا همان استصحابی که گفتم این مشککش چی بود؟ این مشککش این بود که به طور طبیعی در قوانین حیثیات تعلیلی نیستند، حیثیات تقییدی اند، شما اگر حیثیات را تعلیلی گرفتید خب تعدی خوب است، اگر حیثیات را تقییدی گرفتید تعدی نمی کند، این دو تا کلمه، کل بحث قیاس را برای شما جمع کردیم، اگر گفت شراب انگوری حرام است اگر گفتیم حیثیتش اسکار است، علتش اسکار است این می شود حیثیت تعلیلی، عنوان شراب انگوری مداخلیت ندارد، موضوع در واقع اسکار است، خب هر جا مسکر باشد حرام است، این ها می گویند، این ها یک بحثی دارند در احکام عقلی حیثیات تعلیلی هستند در احکام شرعی حیثیات تقییدی هستند، یکی از مباحثی را که ما در قانون باید روش، در ادراکات اعتباری هم عرض کردیم باید اضافه

.....

بشود یکیش همین است، در قوانین در انشاءات، در ادراکات اعتباری قانونی در مسائل قانونی حیثیات تقییدی اند مثلا اگر گفت با شرکت های مثلا آمریکائی معامله نکنید، بگویید مراد شرکت های آمریکایی شرکت هایی که مثلا بر اساس معاملات جهانی است و بین المللی و از این حرف ها مثلا اختاپوس به قول خودشان، این شرکت هاست، خب این ممکن است در انگلستان هم باشد در فرانسه هم باشد پس مراد خصوص آمریکا نیست، این را تعمیم بدهید به شرکت های دیگه، آن ها می گویند نه تعبیر قانونی این است اگر گفت با شرکت های آمریکایی، خصوص این. این که تعدی بکنیم که مراد شرکت های سرمایه داری بین المللی است این تعدی از نص است، این معنایش حیثیت تعلیلی است، الانش هم همین طور است، شما نمی توانید بگویید چون معیار این است که یک شرکت سرمایه داری بین المللی است ممکن است در غیر آمریکا هم باشد پس تعدی بکنیم، این ها گفتند نه آقا وقتی ماده قانونی آمد شرکت های قانونی همان ماده قانونی، اصطلاحشان به این است که در قوانین در همان فضای هشتم این ها را باید توضیح بدهیم، البته این را من چند بار توضیح دادم، یکی از نکاتی که در قوانین هست این است در اعتبارات قانونی، در احکام شرعی حیثیات تقییدی هستند مگر دلیل قائم باشد، ممکن است حیثیت تعلیلی باشد، مگر دلیل قائم بشود، اگر دلیل قائم شد حیثیت تعلیلی است قبول است مثلا دلیل قائم شد در باب خمر حیثیت تعلیلی است که اسکار باشد، خب همان است، و إلا اگر ما باشیم و مقتضای، اگر فرمود یسئلونک عن المحیض که ظاهرش ضمان خون است، وجود خون، اگر خون منقطع شد دیگه این آیه، آن نگفت زنی که این خون را دید حرام است، یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض، این فاعتزلوا النساء فی المحیض نه به معنای این است که اعتزال به ذات زن خورده، ظاهرش اعتزال به عنوان محیض خورده، آیا احتمال دارد حیثیت تعلیلی باشد بله، عرض کردیم ضابط بین تعلیلی و تقییدی هم به تصور ما هر جا حیثیت موضوع حکم نباشد، عبور بکند به متحیث، در حقیقت این متحین است که موضوع حکم است، این می شود حیثیت تعلیلی، هر جا خود حیثیت و متحیث موضوع حکم است می شود تقییدی، اگر گفت شراب انگوری اگر گفت فاعتزلوا النساء فی المحیض بگوییم نکته فاعتزلوا النساء است ذات زن، این محیض علت است یعنی وجود حیض آمد سبب شد که شما از ذات زن اجتناب بکنید، این می شود حیثیت تعلیلی، روشن شد؟ اگر گفتید فاعتزلوا النساء را این جور معنا می کنیم یعنی از ذات

زن اعتزال بکنیم، اگر این شد می شود تعلیلی، آن وقت محیض علت است، چرا از ذات زن؟ چون خون آمد، شما پس همین جور باید از ذات زن اعتزال بکنید تا وقتی که اجازه بیاید اما اگر خواندیم فاعتزلوا النساء فی المحیض یعنی از ذات زن با محیض اعتزال بکند، از ذات زن با محیض، اگر این جور خواندید فاعتزلوا النساء فی المحیض از زن با محیض، خب اگر خون قطع شد زن هست محیض نیست، اگر خون قطع شد زن هست اما محیض نیست، ایام دم نیست، ایام خون نیست، آن وقت این دیگه فاعتزلوا ندارد، آن وقت بنای آقایان بر این است که در احکام عقلی حیثیات تعلیلی هستند، در احکام شرعی حیثیات تقییدی هستند، اگر و لذا هم یکی از نکات مهم در باب اجتماع امر و نهی هم همین است دیگه مثلاً اگر حیثیت تعلیلی گرفتیم یعنی این عمل به خاطر صلوة بودن خود این عمل واجب است، خود این عمل به خاطر غضب بودن حرام است، این می شود حیثیت تعلیلی اما اگر حیثیت تقییدی گرفتید این عمل به عنوان صلوتی واجب است، این عمل به عنوان غضبی حرام است، عنوان تاثیر دارد می شود حیثیت تقییدی، لذا الان عده ای از آقایان معاصر ما بحث اجتماع امر و نهی را از این راه، این هم یک راهی است، از این راه وارد شدند، آیا حیثیات در مثل صلّ و لا تغصب تقییدی هستند یا تعلیلی هستند؟ اگر حیثیت تعلیلی گرفتیم ذات عمل که آقای خوئی می فرماید ذات عملی که مشترک است وضع الجبهة است، سجده است، این مشترک است، ذات این عمل خوب دقت کردید، ذات این عمل می شود واجب، ذات این عمل می شود حرام و لذا آقای خوئی می گوید نمی شود یک عمل وحدانی هم دارای ملاک ملزم باشد هم مصلحت ملزمه و مفسده ملزمه، این نمی شود، یا باید مصلحت تنها باشد یا باید مفسده تنها، نمی شود هر دو با همدیگه جمع بشوند اما اگر گفتیم نه ما دنبال ذات عمل نیستیم، ذات عمل این وضع الجبهة به عنوان صلوتی، این عنوان دو تاش می کند، یکفی در تعدد، چرا؟ چون حیثیت تقییدی است، اگر حیثیت تقییدی شد می شود این عمل وضع الجبهة بعنوان صلوة مامور به، به عنوان غضب منهی عنه، مشکل ندارد، با تعدد عنوان تعدد معنون پیدا می شود، چون در باب اعتبارات قانونی یعنی اساس و معیار همان عنوان است نه معنون است، چون حیثیات تقییدی اند دیگه، اگر حیثیات تقییدی شدند لذا می شوند دو تا ولو وضع الجبهة آقای خوئی می گویند یکی است، راست است وضع الجبهة یکی است اما دو تا عنوان دارد و در باب اعتبارات قانونی عنوان کافی است، معنون را نگاه نمی کنند. عنوان کافی است، این هم راجع به این بحث

اجمالاً. این فقه مقاصد فضای هشتم را من یک توضیح اجمالی دادم چون دیگه بر می گردد دنیای اهل سنت روی این مسئله خیلی مانور دادند دیگه فعلاً، البته خود اهل سنت هم ما عده ای داریم معتنابه که حتی به شدت با قیاس مخالف اند مثل همین ظاهری ها و ابن حزم و این ها، این ها با شدت با قیاس مخالفند یعنی بیشتر تصور ما در بحث قیاس غیر از این نکته اعتبار قانونی که الان عرض کردم یک نکته دیگر این است که ما در اصول شریعت مشکل نداریم، ابن حزم می گوید تمام احکام بیان شده در قرآن یا سنت، ما معتقدیم اگر هم بیانی فعلاً ابهام دارد توسط وصایت یعنی رو آوردن آن ها به قیاس و رأی به خاطر ترک ولایت است، طبیعی هم هست دیگه، إن السنة إذا قیست بحق الدین، دین را خارج می کند، آنی که سبب می شود آن زیربنا غلط است، ما یک مشت زیادی احکام داریم نه در قرآن هست نه در سنت هست چکار بکنیم بیاییم با عقل خودمان با قیاس درستش بکنیم خب ائمه گفتند این غلط است، بیایید به ما مراجعه بکنید، راهش امیرالمومنین است، راهی ندارد که شما بنشینید با این حرف های خیالات، ده تا علت بیاورید، نه تاش را نقد بکنید بگویید پس دهمی حتما علت منحصر است، این حرف ها را نمی شود، علی ای حال وارد آن بحث نشویم چون فقه مقاصد را عرض کرده بودم یک توضیحی گفتم خدمتان عرض کنم برای این جهت.

تا این جا من بحث را جمع بکنم، دو بحث را ما مطرح کردیم یک : آیا می شود احکام وضعی را جداگانه برای ثواب و عقابی تصویر کرد، اشکال ندارد، البته نه جداگانه به حیثی که تکلیف مستقل بشود لکن این خلاف ظاهر اولی است، این ظاهر اولی این است که مصلحت شرط به همان حالت شرطی و ربطی بودنش باشد، ملاک مجعول این است، این ملاک طبیعتاً عقاب و ثواب ندارد یعنی چون شرطی دارد اگر او انجام داده نشد چون آن مشروط نمی آید، عقاب و ثواب مال مشروط است، اگر قبل از دلوک شمس الان نماز خواند نه به خاطر این که الان نماز خوانده، به خاطر این که نماز نخوانده، به خاطر این که این نماز یا امر ندارد یا باطل است، نماز باطل است از آن جهت اگر عقاب و ثواب باشد این طبق قاعده اولی.

پس طبق قاعده اولیه عرض کردیم جزئیت اصلاً هیچ نحوه از جعل ندارد، اگر داشته باشد تبعی نیست، عرضی است، یا یک مجاز ادبی است، توضیحاتش گذشت، شرطیت و سببیت و تکلیف باشد، مکلف به باشد، مامور به باشد، مانعیت و قاطعیت و تمام این هایی که

تصویر می شود تمام این ها جعل دارند لکن به تبع است، طبیعتشان این است، طبیعتشان این است که تابع مشروط و ممنوع و تابع آن ها باشند، طبیعتش این طور است، آیا می شود برایش تصویر عقوبت کرد؟ بله می شود، مشکل ندارد اما در تصویر عقوبت باید جوری باشد که به خاطر خود حالت شرطی باشد، تکلیف مستقل نشود. این ها یک چیز هایی است که چون نگفتم

آیا جعل بهش می خورد؟ بله این که در کفایه دارد یا مرحوم نائینی به بعضی هاش نه توضیح دادیم که می خورد.

مسئله چهارم: آیا این جعلی که بهشان خورده مثل این که مثلاً می گویند ملکیت قابل انشای مستقل است قابل انشاء هم هست؟ این توضیحش را ما عرض کردیم وقتی می گوییم شرطیت جعلش مستقل است یعنی در حدود ادله شرعی که ما داریم، مثلاً اقم الصلوة لدلوک الشمس، چون در آن زمان رسم نبوده، نداریم الان مثلاً در روایات که مثلاً شرط الصلوة کذا، بله در مسئله ولایت حضرت فرمود بشرطها و شروطها و أنا من شروطها، لذا به ذهن ما می آید که اگر شرطیت به عنوان یک مفهوم قانونی کاملاً جا بیفتد و تکرار بشود مثل ملکیت، ملکیت هم مثل همین بوده، اعتباری بود خب انتزاعی بود، انتزاعی تبعی لکن اگر جا افتاد انصاف قصه اگر جا افتاد قابل جعل مستقل هم هست چون جا نیفتاده

پرسش: یعنی چی؟

آیت الله مددی: یعنی در جامعه مثل الان در کتب اصولی آمده، شرط و این ها در کتب قانون مدنی غربی هاش، شرایط و موانعش یک، دو سه، می تواند جعلش بکند مثل جعل ملکیت، چطور مرحوم نائینی؟ البته مرحوم شیخ می گفت ملکیت قابل، آن هم انتزاعی است، عرض کردیم ملکیت در اصلش انتزاعی است، بعد چون جا افتاد در نظر عرف، و لذا نظر مرحوم نائینی هم باید به این باشد چون این جا افتاده عرفاً خب می شود جعل ملکیت، شرطیت هم جا بیفتد یک وجود قانونی پیدا بکند آن هم می شود جعل کرد، مشکل ندارد لکن در عباراتی که ما در نصوص دینی داریم شرطیت جا نیفتاده، آنی که هست اقم الصلوة لدلوک الشمس، ببینید، اصلاً تعبیرش تعبیر عبد و مولی است، امر می کند با این که شرطیت توش امر ندارد طبیعتاً، ما می گوییم جز عمل است، لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب، لا تصل إلا إلى القبلة، لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه، لا تصل، تعابیر تعابیری است که می گوید انجام نده و لذا گفتیم عده ای از

.....

قدمای اصحاب هم تعابیر نهی آوردند، تحریم الصلوة فی الحریر، و عرض کردیم انصافا اگر جهت لغوی نگاه بکنیم حق با آن هاست، ظاهر لا تصل فی الحریر همین است دیگه، اگر ما باشیم و این ظاهر حتی شاید ملتزم به عقوبت بشویم یعنی کسی در لباس حریر نماز خواند بعد حریر را کند در لباس عادی خواند، این نماز دوش در دست است، نماز اولش نه فقط باطل است عقوبت هم شاید گوش مالی هم داشته باشد، اگر ما باشیم و ظاهر لفظ که این است، به قواعد خارجی خارج شدیم و ذلا ما باشیم و آن فضای لغوی را که عرض کردم فضای سوم، ما باشیم و ، انصافا همین طور است، لا تصل نهی است دیگه، جلویش را می گیرد. لذا این که قدما آوردند این در حقیقت ناظر به این نکته ای بود که خدمتتان عرض کردم، این هم راجع به این قسمت که آیا قابل جعل مستقل هست یا نه؟ به ذهن ما مشکل ندارد قابل جعل مستقل است لکن متعارف در لسان ادله نیست، در لسان ادله نحو تعبیرش تعبیر انتزاعی است، مثل لدلوك الشمس انتزاع شرطیت می کند مثل مثلا اذا زالت الشمس فصل می گوئیم انتزاع شرطیت

نکته آخر را هم عرض بکنم در مثل إذا زالت الشمس فصل بعضی ها معتقدند این جا جعل شرطیت نشده، سببیت نشده، این جا گفته نماز بخوان در وقت طلوع شمس، در وقت زوال شمس، این را ما توضیح دادیم این فقط یک تصویر نیست، این بر می گردد حتی در مباحث لغوین به تحلیل لغوی ما از ادوات شرط، این را ما توضیح دادیم، عرض کردیم دو مبناست مرحوم آقا شیخ محمد حسین نسبتا نسبت به دیگران این جا را بهتر، مرحوم آقا شیخ محمد حسین با این که مباحث روح فلسفی هم می دهد قسمت هایی هم که تحلیلات لغوی دارد خیلی خوب تحلیل می کند، لغویش هم خیلی تحلیل های لطیفی دارد، فقه اللغة بسیار قوی ای را ایشان دارد رحمة الله علیه، ایشان در باب ادوات شرط نسبت می دهد به معقول و به نسبت به نحات و لغوین، حالا من نسبتش یادم رفته چون به ذهن من آن نسبت شاید ثابت نباشد که یک عده ایشان حالا مثلا معقولیین و اهل حکمت و اهل فلسفه قائلند برای تعلیق است، عده ای هم قائلند برای تقدیر است، عرض کردم در این کتاب محاضرات استاد تعلیق و فرض و تقدیر را باهم آورده، نه فرض با تقدیر است، تعلیق جداست، عرض کردیم دو مسلک است این طور که ایشان توضیح داده، ایشان به دو طائفه نسبت داده، حالا به دو طائفه بشود یا نه اصولا دو مسلک در تفسیر جمله شرطیه هست مثلا اگر مهمان آمد نان بخر، دو مسلک به طور کلی هست، یکی مسلک فرض و

تقدیر، فرض و تقدیر یعنی این یعنی شما بر فرضی که مهمان آمد نان بخر، و لذا ما در تحلیلی که از این دادیم تحلیل ادبی ای که کردیم عرض کردیم در حقیقت خوب این نکته را من کرارا عرض کردم در هر کلامی آن مصب و سوق کلام را حساب بکنیم، این خیلی مهم است، آن می گوید مصب این کلام اگر مهمان آمد نان بخر مصبش در جزا است، یعنی مصبش این است که نان بخر، بر فرض آمدن یعنی در حقیقت اگر کسی می خواهد بگوید فرض و تقدیر آن در حقیقت کلام را این جور معنا می کند که این کلام این است نان بخر بر فرض آمدن مهمان، مصب کلام روی خود جزاست، این تصویر اول، تصویر دوم مصب کلام روی جزا نیست، رابطه جزا با شرط، اگر مهمان آمد نان بخر، مصب کلام ایجاد ربط بین این دو تا است، بین آمدن، دقت کردید؟ پس یکی این اسمش را گذاشتیم تعلیق، پس تعلیق غیر از تقدیر است، اشتباه نشود، اولی فرض و تقدیر است، اول مصب کلام را، این که این جا نوشتند مثلاً مفاد شرط این است که يجب شراء الخبز عند مجيء الضيف، در حقیقت، این در حقیقت آن تفصیلی است که راجع به جمله شرطیه بر می گردد، البته خود مرحوم آقا شیخ محمد حسین فرض و تقدیر می گیرد و معذک قائل به مفهوم شرط هم می شود ایشان، ما در آن جا یک توضیح دادیم حالا این قدر این ها را گفتیم که بی حال شدیم، دیگه حالش را ندادیم، ما توضیح دادیم که اگر فرض و تقدیر گرفتیم انصافاً مفهوم شرط ثابت نمی شود، خلافاً لمرحوم محقق اصفهانی، اگر مصب کلام روی این بود که نان بخر بلکه مفهوم شرط برگشتش به وصف است، فرض و تقدیر مثل وصف است، بله اگر تعلیق فهمیدیم احتمال است یعنی زیرنا می شود برای مفهوم شرط، و عرض کردیم در مفهوم خودش که بعضی ها مفهوم شرط و وصف را یکی می دانند یعنی هر دو ارجاع به مفهوم وصف است، به نظر ما کسی که قائل به تقدیر است مبنایش این است، مفهوم شرط و وصف یکی است و آن مبنی بر این است که مصب کلام روی جزاست، بعضی ها مفهوم شرط و وصف را یکی می دانند یعنی هر دو مفهوم دارد، در باب وصف هم تعلیق فهمیدند، در باب شرط هم تعلیق فهمیدند، هر دو مفهوم دارد، از اصولی ها، بعضی ها هم فرق گذاشتند کما علیه المشهور چون در شرط تعلیق فهمیدند، در وصف تعلیق نفهمیدند، فرقی این است، حالا من به جای تعلیقی که آقایان گفتند ما معیار دیگری خود این حقیر صاحب التخصیر گفتیم و آن این که اگر قضیه را ثلاثی تعریف بکنیم مفهوم دارد، ثنائی تعریف بکنیم مفهوم ندارد، ثلاثی یعنی شما بیاید یک موضوع و محمول

.....

به قول آقایان، موضوع و حکم، مثلاً اکرم زیدا، نان بخر، ببینید نان بخر، اگر آمدیم تصویر کردید نان بخر این مفهوم ندارد، این اگر داشته باشد مفهوم لقب است، نان گرم بخر این هم ندارد، این مفهوم وصف است، همچنان که نان بخر مفهوم ندارد چون اگر مفهوم داشت مثلاً آب نخر، هیزم نخر، نان بخر، خب نیست، توش نیست، نان یعنی نان، توش نیست که هیزم نخر، پس این می شود مفهوم ندارد، چرا؟ چون ثنائی است، نان بخر، اگر گفتید نان گرم بخر این اصلاً واضح شد، آن می شود قضیه وصفیه، نان گرم فقط محدود می کند، کار دیگه نمی کند، اما اگر گفتید نان بخر این طوری، نان اگر مهمان آمد بخر، ببینید تعلیق گذاشت، بین موضوع و حکم فاصله انداخت، این همان صحبتی است، حالا که فاصله افتاد اگر این فاصله برداشته شد آن حکم هم برداشته می شود، این می شود مفهوم، لذا اگر شما قضیه شرطیه و وصفیه هر دو را ثنائی فهمیدیم، مثلاً نان بخر نان در وقت آمدن مهمان بخر، این مفهوم ندارد.

پرسش: اگر نان گرم بود بخر چی؟

آیت الله مددی: ها، اگر نان گرم بود این مفهوم دارد، و لذا آن وصف را به شرط برگرداند، من می خواهم آن مبانی روشن بشود، پس یا وصف و شرط هر دو مفهوم دارند اگر ثلاثی کردید، هر دو مفهوم ندارند اگر ثنائی کردید، هر دو را ثنائی کردید. نان در وقت آمدن مهمان بخر، ببینید نان گرم بخر، نان در وقت مهمان بخر، مثل هم اند، مفهوم ندارد، نان اگر مهمان آمد بخر، ببینید، پرانتز باز کرد به اصطلاح امروزی های ما، بین این دو تا فاصله انداخت، حالا بحث این است حالا که فاصله انداخت این فاصله نباشد آن حکم نمی آید، نان اگر مهمان آمد بخر معنایش این است نان اگر مهمان نیامد نخر، این فاصله انداخت دیگه، این تعبیر بنده است، هیچ کدام از آقایان اصولی ها ندارند، این تعبیر بنده است که اگر قضیه را ثلاثی فهمیدیم این مفهوم دارد، اگر قضیه را ثنائی فهمیدیم مفهوم ندارد، این نکته اش این است، آن وقت اگر جمله شرطیه به معنای تقدیر باشد ثنائی می شود، اگر به معنای تعلیق باشد ثلاثی می شود، دیگه حالا یک مقداری از بحث خارج شدیم این هم آخرین بحث این قسمت بود، البته امروز کتاب را آورده بودیم که وارد بحث عزیمه و رخصت بشویم که دیگه حالا نرسیدیم، فردا ان شا الله